مروری بر روایت‌ها و جملات خاص امیرخانی در آثارش

درویشی و خرسندی

عاطفه جعفری
دبیرگروه فرهنگ

این روزها رضا امیرخانی در حال مبارزه برای بازگشت به زندگی است؛ نامش برای مخاطبانش همیشه با «امید»، «ایستادگی» و «مناجات آرام دل» گره خورده. نویسنده‌ای که در جهان داستانی‌اش بارها از افتادن گفته، اما هر بار با صدایی مطمئن و روشن، معنای دوباره برخاستن را یادآوری کرده است. او در کتاب‌هایش، چه وقتی از سفر می‌نویسد و چه وقتی از آدم‌ها، همیشه جایی برای نور نگه می‌دارد؛ نوری که حالا خوانندگانش با همان، به وضعیت امروز او نگاه می‌کنند.

حادثه این روزها او را برای مدتی کوتاه از دنیای کلمات دور کرده؛ اما اگر کسی نوشته‌های امیرخانی را بشناسد، می‌داند که او از دل سختی‌ها همیشه راهی تازه برای روایت پیدا کرده است. همان ایمان آرامی که در «ارمیا»، «منِ او»، «رهش» و دیگر آثارش دیده می‌شود، این روزها تبدیل شده به دلگرمی مخاطبانی که با هر خبر تازه، امیدوارتر از قبل منتظر بازگشت او هستند.

امیرخانی سال‌ها درباره انسان، معنا، دعا و امید نوشته؛ طبیعی است که امروز همان معناها در دل مردم زنده شده باشد. همان جا که در «رهش» می‌گوید: «منتظر چیزی هستم پر از امید. پر از آرزو. مثل زلزله است، زیر و رو می‌کند... بهتر می‌شود همه‌چیز. روشن‌تر می‌شود. مثل «حول حالنا»ی سر سفره هفت‌سین.» همه چشم‌انتظاریم که او دوباره با صدای مخصوص خودش، با نثر گرم و دغدغه‌مندش، از راه برسد و قصه‌ای تازه برایمان تعریف کند؛ قصه‌ای که مثل همیشه بوی امید بدهد.

حالا که حال او را از دور دنبال می‌کنیم، بهترین کار شاید این باشد که دوباره به دنیای داستان‌هایش سر بزنیم؛ به همان روایت‌هایی که همیشه میان دعا و دلتنگی، میان رنج و امید، پلی ساخته‌اند. می‌خواهیم قصه‌های امیرخانی را یک‌بار دیگر مرور کنیم؛ نه فقط برای یادآوری نام کتاب‌ها، بلکه برای بیرون کشیدن دقیق‌ترِ همان مضمون‌هایی که امضای او شده‌اند؛ نگاه معنوی خاصش، تکیه‌اش بر امید، دغدغه انسان و جست‌وجوی معنا در دل زندگی روزمره.

به صد لحن و صد سلام تو را صدا بزنم

آخرین روایتی که از رضا امیرخانی به چاپ رسیده، در کتاب «قرار با خورشید» است، روایتی از زیارت امام هشتم که خواندن بخشی از آن خالی از لطف نیست: «چه دست و پایی می‌زدم هر بار تا خودم را به ضریح برسانم. مراقب مردم باشم. وقتی پشتی هل می‌دهدم و فشار می‌آورم به پیرمرد جلویی، بعد که او برمی‌گردد لبخند بزنم و ببوسمش و دست‌ها را حایل کنم تا به او فشار نیاورند. به دختربچه‌ای که دوش پدرش نشسته است کمک کنم تا راحت‌تر دستش به ضریح برسد. تسبیح قدیمی سبزم را به پنجره‌های ضریح برسانم، همین‌طور انگشتر فیروزه‌ام را. اگر نرسید بدانم چیزی کم گذاشته‌ام. دوباره برگردم به شبستان گرم و دوباره تلاش کنم. باتسبیح صد بار به صد لحن و صد سلام امام رضا را صدا بزنم و صد جور مختلف یا غیرمختلف با او حرف بزنم. بعد دوباره بروم سمت پنجره‌های فلزی ضریح. میان آن‌همه دست‌های مشتاق رنگارنگ و گونه‌گون و بوهای مختلف، بوی عطر شابدل و تی‌رز تا آپیوم و بوی جوراب و عرق تا سیگار و توتون پیپ و تنباکوی قلیان، قاتی بوی کندر و عود حرم، میان همه این‌ها سرانگشتم بخورد به پنجره‌ای از ضریح، کنار پنجه‌های روی پنجره‌ها.»

حضرت حق، بعضی را خودش هم عاشق است

«قیدار» امیرخانی آن‌قدر خاص و خواندنی است که هنوز هم بعد از سال‌ها، جملات قصارش در یاد مخاطب به یادگار مانده است: «در قرآن، اسم بعضی پیامبران آمده است؛ اسم بعضی غیر پیامبران هم، چه صالح و چه طالح آمده است... این صلحا عاشق حضرت باری هستند... اما حضرت حق، بعضی را خودش هم عاشق است... عاشقی خدا توفیر دارد با عاشقی ما... خدا عاشقی است که حتی دوست ندارد، اسم معشوقش را کسی بداند... به او می‌گوید، رجل! همین... مرد! ... همین... می‌فرماید و جاء من اقصی المدینه رجل یسعی، جای دیگر می‌فرماید و جاء رجل من اقصی المدینه یسعی، یعنی این دو تا رجل با هم فرق می‌کنند... هر دو از دور، از بیرون آبادی، دوان دوان، می‌آیند... اما اسم‌شان را حضرت حق نمی‌آورد... یکی می‌آید موسای نبی را نجات می‌دهد... قوم بنی‌اسرائیل را در اصل نجات می‌دهد... دیگری هم قومی را از عذاب نجات می‌دهد... اسمش چیست؟ اسمشان چیست؟ نمی‌دانیم... رجل است... معشوق حضرت حق است... اسم معشوق را که ار نمی‌زنند... حضرت حق، عاشق کسی اگر شد، پنهانش می‌کند... کاش پیش حضرت حق، اسم نداشتیم، اما مرد بودیم...»

خمینی به ما یاد داد بگوییم «یاعلی»

کتاب «ارمیا»ی او از آن آثار خاص و خواندنی است که در جای‌جای خود با جملات قصار و تأمل‌برانگیز، مخاطب را به دام می‌اندازد و همراه می‌کند: «از زیارت‌نامه ارباب و «سلم لمن سالکم و حرب لمن حاربکم» این‌جور برمی‌آید که پروردگار عالمیان رفیق‌بازها را بیشتر دوست دارد... قدر هم را بدانید.»

«زندگی نیست مگر سیری از «کَمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِیلٍ لَسْتُ أَهْلاً لَهُ نَشَرْتَهُ» تا «اللهم ارحم من لا یرحمه العباد و اقبل من لا یقبله البلاد!» زندگی یعنی پیمودن فاصله‌ای میان گفته حضرت امیر تا گفته حضرت سجاد و در این میان چاره‌ای ندارد الا اینکه از حضرت اباعبدالله گذر کند.»

«خمینی(ره) به ما یاد داد که وسط جنگ، هر روز صبح بلند شویم و دستمان را بگیرم به زانوی خودمان و بگوییم یاعلی... بگوییم یاخدا... بعد رسیدیم به جایی که صبح به صبح بایستی می‌گفتیم یا دولت... توی آمریکا صبح به صبح می‌گویند یا خودم! من فکر می‌کردم، یا خودم، بهتر باشد از یا دولت! یا خودم را یک جورهایی می‌شد تبدیلش کرد به یاعلی؛ اما یا دولت با هیچ سریشی نمی‌چسبد به یاعلی...»

«بی‌بی‌های ما پای دار قالی حرف‌هایی می‌زدند... می‌گفتند تار و پودی که زن آبستن و زائو ابزارزده باشد، شل و وارفته است. فرشی که پیرزن بافته باشد، گرم است و به درد خواب زمستان می‌خورد... فرش دختر مجرد، تیز رنگ است و تند چشم را می‌زند... اما همان‌ها می‌گفتند که امان از قالی نوعروس و دختر عاشق... نقشش هزار راه می‌برد آدم را... نقشش غلط است؛ مرغش سر می‌کند توی گل و گلش می‌رود زیر بال و پر مرغ؛ اما عوضش تا بخواهی جان دارد...»

«به همان قیاس که سفره قیدار باید کباب داشته باشد، سفره آخوند نباید کباب داشته باشد! کباب به سفره آخوند نمی‌خورد... خود کباب ایراد ندارد، لاکن بوی کباب از خانه آخوند ایراد دارد، برادرجان.»

«آدمی که یک بار خطا کرده باشد و پاش لغزیده باشد و بعد هم پشیمان شده باشد، مطمئن‌تر است از آدمی که تا به حال پاش نلغزیده... از آدم بی‌خطا می‌ترسم، از آدم دو خطا دوری می‌کنم؛ اما پای آدم تک‌خطا می‌ایستم.»

ختمِ دین‌داری عباس کنارِ علقمه بود

«منِ او» نخستین رمان رضا امیرخانی است؛ اثری که با نثر متفاوت و جهان معنوی خاصش خیلی زود نام او را در ادبیات داستانی ایران مطرح کرد: «علی گفت: – همه دین‌داری من به این دو انگشتر است. وقتی این دو تا را به دست دارم، احساس... – دین‌داری... دین‌داری... می‌شود دین‌دار خیلی چیزها را نداشته باشد؛ انگشتر، جای مهر روی پیشانی، محاسن، عبا و عمامه... اما بدان! دین‌دار حکماً دین دارد... جوان! اوجِ دین‌داری ابوالفضل العباس، که آقای همه لوطی‌های عالم است، می‌دانی کجا بود؟ ختمِ دین‌داری‌اش کنارِ علقمه بود. جایی که اصلش دست نداشت، تا دستش انگشت داشته باشد؛ اصلش انگشت نداشت تا انگشتش انگشترِ عقیق و فیروزه داشته باشد...»

«از همه آجرها صدای «حق، حق» می‌آمد. صدای همه‌شان درهم آمیخته بود. حق، حق، حق... .

–یسبح الله ما فی السموات و ما فی الارض! همه آجرهای فتاح حق است! خودت که دیدی. این هم توی یکی از فصل‌های کتاب فتاح آمده است... اما آن را به تو نمی‌دهم که بخوانی...»

حضرت ارباب روز عاشورا چه گفت؟

«نفحات نفت» از آن کتاب‌های خواندنی رضا امیرخانی است که با نگاهی تیز، طنزی زیرپوستی و روایتی جسورانه سراغ یکی از مهم‌ترین مسائل امروز ایران می‌رود: «از زاویه‌ای که من می‌نگرم، اقتصاد را احاله می‌کنم به ارتزاق مردمان و دقیق‌تر نحوه ارتزاق مردمان و گمان می‌کنم که از «ما کسبک» هم بپرسند در «یوم یفر المرء من اخیه» و به درستی می‌دانم و می‌دانید که ارتزاق امری است پیشینی بر اعتقاد و اعتقاد سالم از ارتزاق ناسالم، از زمره محالات است! حکیم «فلینظر الانسان الی طعامه» را نیز حکمی می‌داند برای تنبیه و تذکر به آن‌که فرمان بجا نیاورده است و بعد درد «کلاً لما یقض ما امره» چنین نسخه می‌دهد! حضرت ارباب سلام‌الله علیه نیز بی‌راه نیست که روز عاشورا، وقتی لشکر اشقیا را نیوشای نصایح نمی‌بیند، می‌فرماید: «شکم‌های‌تان از حرام پر شده است و بر دل‌های‌تان مهر خورده، دیگر حق را نمی‌پذیرید و به آن گوش نمی‌دهید...»

«فرانکشتاین» گیرمو دل‌تورو، تکرار مجموعه‌ای از تولیداتی است که در سال‌های اخیر دربارهٔ مسئله جدال علم و احساس ساخته شده است

فیلم جامعهٔ مک‌دونالدیزه شده

محمدحسین سلطانی
خبرنگار گروه فرهنگ

فرانکشتاین بازتولید تمام آثار گیرمو دل‌تورو با هم است. بنده خدا کارهایش را انگار همه آنچه تا حالا ساخته را انداخته وسط و دوباره دارد بازتولید می‌کند. از همین حیث مسئله‌ای که به آن در فرانکشتاین می‌پردازد دغدغه جدیدی نیست. زاویه نگاه هم متفاوت نیست. بشر برخلاف قانون هستی و طبیعت چیزی را خلق می‌کند و با خلقِ خودش بد رفتار می‌کند. حالا همین مخلوقِ مغضوب به طبیعت و انسان و محبت تمایل پیدا می‌کند و علیه همان بشر سلطه‌گر می‌شورد. طرح چنین دغدغه‌ای با فیلم‌های مربوط به ربات‌های انسان‌نما و مواجهه انسان و فضایی‌ها آغاز شد و احتمالاً تا زمانی که بشر سودای دست‌زدن به عملِ خلق‌کردن را در ذهن می‌پروراند و سلطه بر مخلوقش، همین داستان ادامه خواهد داشت. حالا سؤال اینجاست که چرا عمده فیلمسازانی مثل دل‌تورو از حدود مسائلشان جلوتر نمی‌آیند و از نگاه نظری در حال درجازدن هستند؟ بشری که دائم در حال خطاست و این خطاهایش دلیلی جز عقده‌های کودکی ندارد. از طرفی به دلیل همین عقده‌ها موجودی را خلق می‌کند که با سلطه بر آن بتواند بر آن ظلمی که استنباط می‌شود خدایش بر او تحمیل کرده فائق شود و طرحی نو دراندازد و انسان خداگونه با دست‌بردن به خلق‌کردن، تصویری را که از خود می‌خواهد تکمیل می‌کند. در نهایت هم ناموفق است و با دست‌کاری در طبیعت جهان را برهم می‌زند. فراتر نرفتن یک فیلمساز از مسئله‌ای را با دو دلیل می‌توان برایش منطقی فرض کرد:

۱ ایده‌ها ته کشیده و کفگیر به ته‌دیگ خورده است. کارگردان چاره‌ای ندارد جز اینکه خودش را دوباره به تصویر بکشد و برای ایده‌اش مصداق پیدا کند. مصداق تازه حرف اصلی کارگردان را پژواک می‌کند و در این پژواک وجه دیگری از همان حرف اصلی پیدا می‌شود. از طرفی چون کارگردان بر ایده‌اش تسلط دارد، اثرِ تولیدشده بی‌کیفیت از کار درنمی‌آید و ریسکش هم چندان بالا نیست.

۲ کارگردان مسائل مهم‌تر را می‌بیند و رویش چشم می‌پوشد تا نه انگ بی‌مسئلگی به آن بخورد و نه جایگاهی که دارد به خطر بیفتد. این یک مکانیسم دفاعی است که کارگردان برای آن از دایره فیلمسازان فعال خارج نشود، کاری می‌کند که دست به بازتولید بزند.

هر کدام از این فرض‌ها را هم صحیح بدانیم یک نکته واضح وجود دارد؛ مسئله‌ها در هالیوود به شکلی در حال بازتولیدند که هیچ‌تفاوتی با خط تولید فست‌فود ندارد. فیلمِ دل‌تورو همانی است که در ده‌ها فیلم دیگر دیده‌ایم. چیز تازه‌ای هم ندارد. کیفیت تولیدات هم پایین نمی‌آید. ساده‌اش همان چیزی است که ریتزر از ویژگی‌های مک‌دونالدی شدن می‌شمرد: «کارایی یک موضوع، محاسبه‌پذیری آن، پیش‌بینی‌پذیری و البته توانایی کنترلش.» مک‌دونالدی شدن همه‌چیز را حتی یک اثر هنری را بدل به محصول می‌کند و آن محصول را در خط تولید می‌اندازد. خط تولید هم تا جایی که پیش‌بینی‌ها درباره کارایی یک محصول جواب مثبت بدهند، آن را به دستگاه بازتولیدکننده می‌سپارد. در نهایت محصولی که شما در سینما می‌بینید یا در تلفن‌های همراهتان تماشایش می‌کنید، راضی‌تان می‌کند و نانی که تهیه‌کننده سر سفره زن و بچه‌اش می‌برد حلال می‌شود؛ اما وقتی از سالن سینما بیرون می‌آیید با خودتان احساس می‌کنید که چیزی کم است. تمام دو ساعت و چند دقیقه فیلم را دیده‌اید؛ اما انگار مغزتان را موقع تماشای اثر خاموش کرده بودید. مغزِ مادرمرده چون آن‌قدر از این تولیدات دیده، خودش را همان چند دقیقه ابتدایی تا پایان مسیر داستان را می‌رود و می‌رود روی حالت اتو پایلوت.

به مرور زمان سالن‌های سینما محلِ اتو پایلوت گذاشتن مغز می‌شوند. به کیفیت آثار نمی‌شود ایراد گرفت، چون کیفیت‌ها پایین نیست. نمی‌شود به آنها جایزه هم نداد، چون استانداردها را رعایت کرده‌اند. همه‌چیز استاندارد است و دهان مخاطب بسته؛ اما نفس هنر، عزتی ندارد. عزتِ هنر به همان وجه تمایزهاست، به همان ظرافت بینش کارگردان است و بازتولید کردن عملاً حائز ظرافتی نیست. شاید شما نتوانید به فرانکشتاین بگویید اثرِ بد ولی روبه‌روشدن با یک اثر استاندارد هم شاید دیگر تفاوتی با یک اثر بد ندارد. دل‌تورو فعلاً دوربینش را بسته به دستگاه مونتاژ و کپی و پیست‌های محترمانه‌ای را به مخاطب ارائه می‌دهد. به شعورتان توهین نمی‌کند، ولی آن‌قدری هم برایش ارزشی قائل نمی‌شود. حالا معلوم نیست آیا دل‌تورو برای فیلم بعدی همین فرایند بازتولید را ادامه می‌دهد یا رکبِ دیگری را به کار می‌بندد و دایره دیدش را متفاوت‌تر می‌کند؟ با این‌همه چاره‌ای نداریم که قبول کنیم فرانکشتاین رویش همانِ برچسب مک‌دونالد خورده است و ما هم چنین فست‌فودِ باکیفیتی را خریداریم. ما سرگرم می‌شویم و آن‌ها سرگرم می‌کنند. پس دیگر چه مرگمان است؟!

مناظره کاشانی و اردستانی نشان داد جامعه از اندیشه استقبال می‌کند

زنده‌باد مخالفی که حامد کاشانی باشد!

محمد رستم‌پور
مدرس دانشگاه

پنج سال و ده روز بعد از مناظره حامد کاشانی و حسین دهباشی، مناظره حامد کاشانی و عبدالرحیم سلیمانی‌اردستانی برگزار شد، تقریباً با همان مضمون و محتوا در مورد چگونگی شهادت حضرت زهرا سلام‌الله علیها. ماجرای مناظره پنج سال پیش از یک توییت حسین دهباشی آغاز شد و ماجرای این مناظره از یک مصاحبه عبدالرحیم سلیمانی‌اردستانی با شبکه جهانی کلمه، رسانه‌ای که به توهین و افترا به مقدسات و باورهای تشیع شهره است. آن مناظره در بستر اینستاگرام و در محل یادمان سرچشمه تهران برگزار شد و این یکی در دفتر رسانه آزاد که میزبان گفت‌وگوهای یوتیوبی است. یک هفته پیش، موسسه نمافر که در حوزه تحلیل داده صنایع خلاق کار می‌کند، پربازدیدترین برنامه‌های ایرانی در بستر یوتیوب را فهرست کرد؛ «پامپ» امیرحسین قیاسی با نزدیک به ۸۵ میلیون بازدید در صدر، «آزاد» با بیش از ۵۸ میلیون بازدید در رتبه دوم و «باضیاء» با بیش از ۵۰ میلیون بازدید در رتبه سوم. اینکه دو برنامه از سه برنامه مورد اقبال ایرانیان در یک بستر رسانه‌ای، گفت‌وگوست و اینکه برنامه‌های گفت‌وگومحور در پلتفرم‌های مختلف داخلی و خارجی بعضاً به شماره‌های دو یا سه‌رقمی می‌رسند، نشان می‌دهد ایرانیان همچنان به شنیدن و تأمل کردن علاقه دارند. خصیصه‌ای که در سنن فرهنگی و آداب تمدنی ایران به عنوان یک عادت نیکو برجسته شده. اما صرف نظر از این قصه‌دوستی و گفت‌وگوشنوی ملت که خلاف آنچه برخی به دنبال اثبات آن هستند؛ مناظره یکشنبه ۹ آذر نشان داد در عصر درهم‌تنیدگی رسانه‌ها که مرزهای شناخته‌شده معرفتی میان کتاب، نمایش و سینما پایان یافته؛ می‌توان از آثار تصویری که جدی باشند و نه جنجالی برای تثبیت باورها و آموزه‌های سخت و چالشی اندیشه‌ای استفاده کرد. براساس پیمایش مؤسسه یوگاو که روی وب‌سایت واشنگتن‌پست منعکس شده، سر زدن مکرر و مستمر به گوشی همراه که در برخی افراد تا ۱۱۰ مرتبه در روز پیش می‌رود، تأثیر جدی مخربی بر حافظه و قدرت تحلیل دارد. اگرچه یافته‌های علمی به مراتب ترسناک‌تری وجود دارد، اما راهکارهای نجات‌بخشی که می‌تواند سلطه تلفن همراه بر زندگی و ذهنیت را تعدیل کند؛ همچنان در حیطه همان راهکارهای سلبی باقی مانده است. آنچه ناگفته مانده، قدرت جایگزینی عادتی منابع کسب معرفتی است؛ یعنی باید کاری کرد اجتماع همان شوق و لذتی که از پیگیری این فرم یا ابزار رسانه‌ای می‌برد، با تلقین و تبلیغ در دیگر فرم‌ها مانند مطالعه نیز احساس کند. به تعبیر ساده‌تر، به جای کتاب می‌توان مانند آنچه حامد کاشانی در مناظره ۹ آذر انجام داد که هم بحث منطقی داشت و هم متکی به منابع پشتیبانی که در کانال‌ها و درگاه‌های رسانه‌ای اعلامی او به صورت هم‌زمان منتشر شد، مخاطب را از مجادلات به ظاهر سرگرم‌کننده اما در واقع عبث، به سمت یک جست‌وجو و تحقیق علمی راهنمایی کرد. حامد کاشانی نشان داده است که شاید به‌واسطه جوانی یا شاید به‌واسطه به‌روزرسانی رفتاری خود با تغییرات اجتماعی، می‌تواند ترکیبی از منبر و دانشگاه ارائه کند، بی‌آنکه این ترکیب به سمت هر یک از آن دو سنگین شود. از این نظر است که او در یک ساعت نخست مناظره با استادی که کاملاً نقضی و ایجابی و شبهه‌افکنانه بحث می‌کند؛ کوشش دارد به تعبیر خودش از بحث خارج نشود. حال آنکه مناظره‌های معمول به‌ویژه در فرم سیاسی که در دوران انتخابات ۱۳۸۸ در تلویزیون باب شد و پس از آن در دیگر بسترها رواج یافت، عمدتاً مبانی بر حمله به رقیب سازمان یافته است. یک هفته پیش بی‌بی‌سی فارسی در گزارشی از بازار گرم مناظره‌های اینترنتی در ایران نوشت و سعی کرد این گرمی را موقتی و برای «کنترل افکار عمومی و خالی کردن انرژی مردم از حرف‌های ناگفته در برهه‌های حساس» تصویر کند. این رسانه در این گزارش همچنین نگاهی هم دارد به سرنوشت کرسی‌های آزاداندیشی مورد مطالبه رهبر انقلاب در سال ۱۳۸۵ که متأسفانه به دلایلی به سرانجام نرسید؛ اما خلاف آنچه بی‌بی‌سی فارسی در تلاش است القا کند، این میزان مناظره و گفت‌وگو در ایران که چه بسا از تلویزیون به کلاب‌هاوس و حالا به یوتیوب یا دیگر رسانه‌ها رسیده، نشانگر جامعه‌ای است که واقعاً گفت‌وگو را برای از میان برداشتن موانع همزیستی مفید و مؤثر می‌داند. نمی‌شود از سویی این همه مناظره در پلتفرم‌ها و رسانه‌های متعدد و گوناگون را ندید و مرتباً سعی کرد جامعه را خسته، بریده و عصبانی نشان داد. از این نظر است که باید ادعا کرد اتفاقاً مناظره حتی اگر در سه ماه پایانی سال یا سال آینده، از این تب و تاب بیفتد؛ حتی در موضوعاتی که به تعبیر حامد کاشانی «ناموسی» باشند، می‌تواند بیننده جذب کند و اثر رسانه‌ای بر افکار عمومی داشته باشد. به شرط آنکه مناظره‌کنندگان، کوشش کنند به جای اتکا به روش‌های معمول در مناظرات برای درهم‌شکستن حریف مانند کنایه‌زنی یا شخصی‌سازی بحث، در پی آن باشند واقعاً به وظیفه مربیگری خود عمل کنند. اینستاگرام پر است از کسانی که مقابل میکروفون نشسته‌اند و یک تجربه زیسته را پر و بال می‌دهند و بر آن افکت‌های تدوین و موسیقی‌های عجیب اضافه می‌کنند تا فالوور بگیرند. رمز ماجرا همین است. ما فالوور می‌خواهیم یا مخاطب. مخاطب می‌تواند فالوور هم باشد اما فالوور فقط باید ما را فالو یا حداکثر لایک کند. حامد کاشانی در روز مناظره سعی کرد چنین کند، یعنی با مخاطب گفت‌وگو کند و به او منطق یاد بدهد، بی‌آنکه بخواهد تکبر کند یا برای خود هوادار جمع کند. به همین دلیل است که برخی پس از این مناظره سه ساعته، به درستی پرسیدند چرا نباید چنین مناظره‌ای از رسانه ملی پخش شود. به شیوه همان برنامه شیوه و زاویه که برای مدتی میزبان مناظره‌های داغی بود که شبکه چهار را در فهرست تماشا قرار می‌داد. با این همه، نباید از یاد برد که چنین توجه در برنامه‌سازی که اکنون «آزاد» از آن بهره‌مند است، تنها در صورتی تداوم خواهد یافت که از تقلید مصون بماند و در یک دوره زمانی تدریجی به ثمر برسد. طراحان و تهیه‌کنندگان چنین برنامه‌هایی باید تا جای ممکن از عجله و شتاب پرهیز کنند. نیازی به داغ کردن بحث‌ها نیست، نیازی به مهمانان عصبانی هم نیست، باید مخاطب را جدی گرفت و برای او محتوای مناسب تولید کرد؛ چیزی که اصلاً ساده نیست.

سه‌شنبه ۱۱ آذر ۱۴۰۴
شماره ۴۵۷۱
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE